راویان غیرهمجنس

فرحناز علیزاده

و حالا عصر است. طیبه گوهری. تهران: ثالث، ۱۳۸۸.

و حالا عصر است اولین مجموعهٔ داستان طیبه گوهری است که کارشناس ادبیات فارسی است و کارگاه‌های داستان‌نویسی ابوتراب خسروی و شهریار مندنی‌پور را گذرانده است. پیش از این جسته و گریخته آثاری از او در مطبوعات به چاپ رسیده است. اولین کتاب مستقل او شامل دوازده داستان کوتاه، با ژانر غالب واقع‌گرای مدرن از نوع روان‌شناختی است. داستان‌های این مجموعه را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. داستان‌هایی که به تبعات جنگ می‌پردازند و نگاهی آسیب‌شناسانه به مقولهٔ جنگ دارند و داستان‌هایی که به عدم ارتباط انسان‌ها و زوال روابط عاطفی در دنیای مدرن توجه دارند.

دیدگاه غالب داستان‌ها بر اول شخص مفرد بنا شده؛ دیدگاه منِ راوی که به دنبال شناخت خود و جهان پیرامونش در کنکاش است. برای همین می‌توان گفت کانون روایت اغلب داستان‌ها درونی است. نویسنده با بیان غیرخطیِ روایت از زبان شخصیت‌های پریشان حال و سرگشته، دیدگاه مناسبی را در نظر گرفته است که خود نشان از مدرن‌بودن کار دارد. سه داستان از این مجموعه با دیدگاه منِ راویِ مرد ــ«آهه»، «چترباز»، «مهمان آخر» و داستان «هزار و یک بار» ــ با ادغام تکنیک تک‌گوییِ نمایشی از سوی زن و نامه‌نویسی از طرف مرد به حضور راویان مردی اشاره دارد که کمتر در مجموعه‌ای از یک نویسندهٔ زن ــ آن هم اولین اثرش ــ دیده شده است.

ویرجینیا ولف معتقد است نگاه منِ راویِ زن نسبت به نگاه منِ راویِ مرد در هر موضوعی، تفاوت‌های خاص خود را دارد. افرادی معتقدند که چون هر فرد نمی‌تواند به خوبی به زوایای روح دیگری (غیر همجنس خود) اشراف یابد، بهتر است که نویسنده به جای اول شخص، از نظرگاه سوم شخص محدود به ذهن برای بیان حالا و نظرهای غیرهمجنس بهره ببرد. از سوی دیگر برخی معتقدند که نویسنده در صورتی نویسنده و خالق است که بتواند خود را نه تنها جای دیگری، بلکه جای شیء و یا حتی حیوان نیز قرار دهد و از زبان آنان بنویسد. نگارنده نیز معتقد است استفاده از راویان غیرهمجنس توسط زن نویسنده نه می‌تواند حُسن کار محسوب شود و نه عیب آن.

وقتی می‌توان بر استفاده از دیدگاهی خُرده گرفت که نویسنده نتوانسته باشد هماهنگی بین ذهن و زبان شخصیت‌ها را در متن برقرار کند و دیالوگ‌هایی برای شخصیت غیرهمجنس در نظر بگیرد که با حال و هوا، روحیه و جنسیت او مغایرت داشته باشد. حال با این مقدمهٔ کوتاه، به بررسی داستان‌های این مجموعه می‌پردازیم تا ببینیم طیبه گوهری در استفاده از روایان غیرهمجنس تا چه حد موفق بوده است.

در داستان «هزار و یک شب» با زاویهٔ دید ترکیبی، با شخصیت مردی سرگشته و مهاجر روبه روییم که در اثر خیانت و فرار مرجان (همسر موقت‌اش) به پیشنهاد دوست شاعر و خواستگار خواهرش فروغ به اروپا مهاجرت می‌کند تا شاید رد و نشانی از زن و دوقلوهای او پیدا کند. همایون، شخصیت اصلی داستان، شاعری است که اعتقاد دارد «شاعر جماعت، مرد زندگی نیست و نمی‌توان به او تکیه کرد» (ص ۱۱). همایون در نامه‌های طولانی‌اش نه تنها به عدم ارتباطاش با فضای اروپا اشاره می‌کند بلکه با نگاهی نوستالژیک از خانه و گذشته یاد می‌کند؛ همین‌نگاه شاعرانه و حسرت‌گونه به گذشته، در این اثر محملی است تا خواننده بتواند تضاد زبانی همایون را پذیرا شود. تضادی که از پارادوکس بین اصطلاحاتِ «ریق رحمت را سر کشید، ول معطلی، سرضرب، پاپی‌شدن، سین جیم‌کردن...» و جملات رمانتیک حاصل می‌شود: «باران می‌آید این جا خاک سیراب است و زمین نم را پس می‌دهد به هوا و به نفس‌های آدم‌های سیر» (ص ۱۱).

اما آن چه که به این‌کار لطمه‌زده نه استفاده از من راوی مرد، بلکه اطناب در نامه‌ها و اشاره به مسائل بیرونی به جای بیان دغدغه‌های ذهنی همایون است. گرچه نویسنده در جایی از متن علت بیان رخدادهای بیرونی همایون و بی‌هویتی‌اش در جهان غربی را این‌گونه توجیه می‌کند که «حتماً می‌پرسی این‌ها را برای چی به تو می‌نویسم؟ برای این‌که بدانی هیچ جا دنیا برای تو بهتر و امن‌تر از خانهٔ خودمان پیش عزیز و آقاجان نیست» (ص ۱۱) ولی باید پرسید آیا این تذکرها برای فروغ ــ که می‌داند «من که برو نیستم. این جا خانه‌ای هست و پدر و مادر پیری که بشود بهشان تکیه کنی و به هر حال موقعیت‌هایی که...» (ص ۱۱) ــ لازم و ضروری است؟! آیا اگر

همایون در نوشته‌هایش بـه دغـدغه‌های ذهـنی‌اش بـیشتر اشـاره می‌کرد و تا این حدّ خود را درگیر بیان مسائل کلی و بیرونی نمی‌کرد، کار از این که بود ارزشمندتر و در آن صورت ذهن و زبان شخصیت با رخداد بیرونی هماهنگ‌تر نمی‌بود؟!

از سوی دیگر باید این خُرده را به گوهری گرفت که در تک‌گویی نمایشی، گرچه مخاطب خاموش است و می‌تواند فقط گوش بدهد، ولی آیا راوی نباید مسائلی را با او مطرح کند که از آن بی‌اطلاع است؟ مخاطب، دوست شاعر و خواستگار مجدد فروغ که در جریان آشنایی، نامزدی و سپس ترک مرجان بوده و به همایون پیشنهاد سفر می‌دهد، آیا حوصلهٔ شنیدن تمام جزئیات این ماجراها را برای بار دوم دارد؟ آیا این نوع اطلاع‌دهی، کمی غیرحرفه‌ای و تنها برای شناخت خواننده از گذشتهٔ همایون و مرجان در نظر گرفته نشده است؟

داستان «آهه» از نوع داستان‌هایی است که بـه آسـیب‌شناسی جنگ می‌پردازد و برعکس داستان‌های دیگر، به جای آن که همسر دردکشیدهٔ مرد موجی مانند اغلب داستان‌های جنگ روایتگر رخداد باشد، منِ راویِ مرد موجی، داستان را تقریباً منسجم و ظریف بیان می‌کند که این خود گرچه گویای طرحی نو و استفاده از فرمی جدید برای بیان مسئله‌ای کلیشه‌ای است و حُسن کار محسوب می‌شود، ولی خالی از اشکال نیست. بخصوص آن‌جا که راوی با اشـراف کـامل از داروهایی چون هیدروکورتیزون و یا «سنوباربیتال که زود اثر می‌کند» (ص ۱۹) می‌گوید. و گاه دست به توصیف‌هایی می‌زند که از ذهنیت یک مرد پریشان حال و موجی که همسرش را کتک می‌زند و بعد از مدتی فراموش می‌کند چه بر سر زن آورده، کمی بعید و غیرمنطقی است. «صدایش... مثل غلتیدن زلال آب چشمه است، عطر لیموی دست‌هایش را بو می‌کنم...» (ص ۱۷) ای کاش گوهری در روایت منِ روایِ روان‌پـریش از عـدم انسـجام زمـانی و زبـانی بـیشتری سـود می‌جُست تا در بیان حالات روحی فرد روان رنجور موفق‌تر از ایـن می‌بود. کاش دیالوگ‌های شعاری زن را در نقل قول از مرد کمی پس و پیش و جا به جا می‌کرد تا بدین‌گونه لحنی شعارزده به شخصیت زن نمی‌داد. «نه رسول تو بد نیستی، تو بهترین آدم روی زمینی. یـادت هست چه ابتکارهای عاشقانه‌ای برای بـاوراندن عشـقت بـه مـن داشتی. تو توان داشتی تا من باورت کنم.» (ص ۱۷) دیالوگی که کمتر داستانی به نظر می‌رسد.

داستان چهارم این مجموعه با نام «چترباز» با دیدگاه منِ راویِ مرد گذشته‌نگر، داستان ــ خاطره‌ای با بازهٔ زمانی طولانی، از زمان خاکسپاری دایی جهان، خاطرات مـربوط بـه او، روزی کـه قـربانی شکارش می‌شود و فال‌گیری پسرک چهارده ساله در کنار فواره‌های آب رو به رو هستیم که با نثری رمانتیک روایت می‌شود. «لباس آبی پوشیده بود که گل‌های سفید و لیمویی داشت و خنکای آرامشی از آن لب پر می‌زد تو چشم‌هایم... گل‌های لیـمویی لابـه‌لای چـین‌های شلیته‌اش موج برداشتند و از من دور شدند.» (صـص ۴۲-۴۰) و یـا «نوک شاخه‌ای به ابرها گیر می‌کند و درخت انگار خیلی خوشش آمده باشد خودش را می‌لرزاند.» (ص ۴۳)

نثری که در داستان «مهمان آخر» از زبان منِ راویِ مردی که در حلول ارواح سرگردان خانه‌اش احساس ناامنی می‌کند (ص ۶۷) نیز بارز است. آن جا که می‌گوید: «میل و رخوتی به انزوا رانده شده همهٔ تنم را طی کرد. آموختهٔ فضا بود... دامن بلند پُف‌دارش شق ایستاده و فقط در حاشیهٔ پاها با هر قدم، نرم موج بر می‌داشت.» (ص ۶۴)

حال باید بپرسیم این نگاه شاعرانه و رمانتیک از زبان مردی که می‌خواهد به کمک وبلاگ‌نویسی از شرّ ارواح سرگردان خلاص شود از چه روست؟ اگر تضاد زبانی همایون را به شاعر و عاشق بودنش ربط بـدهیم و نگـاه رمـانتیک راویِ گـذشته‌نگر را بـه حس و حـال نوستالژیک‌اش از گذشته توجیه کنیم، چگونه می‌توانیم برای مردی هراسان که می‌خواهد به کمک نوشتن از شرّ ارواح خلاص شود برای چنین توصیفاتی این چنینی دلیلی منطقی بیاوریم. این‌جاست کـه نگارنده نیز پیشنهاد می‌کند در نگارش اولین آثار بهتر آن است که از دیدگاه غیرهمجنس کمتر استفاده کنیم، مگر آن‌که بتوانیم از پس این کار مهم بر بیاییم.

حال جا دارد با بررسی بُن‌مایه‌ها و ویژگی‌های مشترک متنی با مجموعه داستان طیبه گوهری بیشتر آشنا شویم تا با این شـناخت کلی به بررسی تک‌تک داستان‌های برتر و شاخص مجموعه برسیم. از ویژگی‌های مشترک متنی می‌توان تیتروار به این مشخصه‌ها اشاره کرد.

۱. تأکید بر عدم ارتباط عاطفی، شرح خانواده‌هایی فروپاشیده و یا در حال فروپاشی. زندگی فروپاشیدهٔ همایون و مرجان در داستان اول؛ عدم ارتباط عاطفی و جدایی در داستان «پـل»؛ تـنهایی مـرد داستان «و حالا عصر است» و...

۲. در حسرت گذشته‌ها. شخصیت‌ها اغلب نگاهی نوستالژیک به گذشته دارند و به دلیـل آن‌کـه نـمی‌خواهـند بـه جـبر اجـتماعی و واقعیت‌های موجود تن در دهند به گذشته پناه مـی‌برند. شـخصیت مادر در داستان «پلاتین» پیر زنی است که نمی‌خواهـد یک مشت استخوان را به جای پسرک زبر و زرنگش بپذیرد و تنها به اجبار تن به واقعیت و جبر زمانه می‌دهد.

۳. مسـئلهٔ مـهاجرت کـه بـانی اضـمحلال روحـی ــ روانـی شـخصیت‌ها و فـروپاشی‌های درونـی و بـیرونی خـانوادگـی است. مهاجرتی که با خود سرگشتگی و بی‌هویتی را به همراه دارد، که گاه نشان از خیانت همسر (در داستان «هزار و یک بار») و گاه تقابل ذهن سنّتی بدرالزمان با جهان مدرن غرب دارد. شخصیتی که در حسرت گذشته‌ها نهال می‌کارد و کرت کوچکی برای سبزی‌هایش فـراهـم می‌آورد.

۴. حضور شخصیت‌های روان پریش با روایتی تقریباً منسجم از رخدادهای گذشته. داستان‌هایی چون «آهه» و «چشم‌های فرضی» که از نوع داستان‌های روان‌شناختی محسوب می‌شوند، داستان‌هایی که تأثیر رخداد بیرونی را بر ذهنیت شخصیت به تصویر می‌کشند و احتیاج مبرمی به درون‌گرایی شخصیت عقب‌افتاده و پـریشان‌گویی بیشتر از این دارند.

۵. حضور دیگری که بانی اضمحلال کانون خانوادگی و خـیانت می‌شود؛ خیانتی کـه مـضمون و دسـتمایهٔ داسـتانی قـرار مـی‌گیرد.

(داستان‌های «هزار و یک بار»، «نشانه‌های مفرغی»، «حالا عصر است» و «حلقهٔ داغ»). در سه داستان اول با زنان خیانتکار و بی‌عاطفه‌ای رو به رو هستیم که باعث فروپاشی روح و روان مردان می‌شوند و در داستان «حلقهٔ داغ» از زنی می‌شنویم که گرچه از سویی خود عامل خرابی روابط خانواده‌ای است ولی از سوی دیگر خود و کودکش در این حلقه و زنجیرهٔ تکراری، قربانی و گرفتارند.

۶. استفاده از فرم و تکنیک و گاه برجسته‌سازی کلمات برای استفاده از مضامین تکراری چون خیانت، جنگ و عشق که در خوانش اولیه، موجب سرعت خواندن می‌شود.

داستان «چشم‌های فرضی» از بهترین داستان‌های این مجموعه، از دیدگاه من راویِ عقب‌ماندهٔ ذهنی روایت می‌شود. راوی که به علت حسادت نسبت به صبا، همسر برادرش، در شب‌هایی که عطا به ماموریت می‌رود و صبا تنهاست او را تا حدّ جنون می‌ترساند و موجب پریشان حالی صبا می‌شود. «حالا پسش آوردید بی‌خواب و خوراک و لال...؟!»(ص۵۵)

لحظهٔ روایت زمانی است که عطا و صبا از عمارت رفته‌اند و دخترک عقب‌مانده در حالی که حوصلهٔ هیچ کاری ندارد به مرور خاطراتش با عطایی که هیبتش دلش را می‌لرزاند، روز عروسی صبا و عطا، دیدار و صحبت با صبا در خانه‌ای که همه چیزش بوی تازگی می‌دهد و بعد ترساندن صبا در شب‌های تنهایی او، مشغول می‌شود. روایتی که تقریبا منسجم و با کلماتی حساب شده از سوی راوی عقب مانده بیان می‌شود!

«اشک لابه لای چین پلیسه‌های صورتش راه افتاد و صدایش می‌لرزید.»(ص۵۵)

«موهایش زیر آفتاب شده بود رنگ النگو های دستش. چشم‌هایش مثل دو قطرهٔ بزرگ عسل، سبزی و زردی درهمی داشت.»(ص۵۹)

به راستی آیا بهتر نبود برای روایت از زبان دختری که بیست و هشت تا پروانه می‌گیرد تا خشک‌شان کند از عدم توالی زمانی بیشتر در روایت استفاده می‌شد؟ آیا تنها پرتاب خرمالوی نارسی به شیشه و یا دیدن سایه‌ای لابه لای درخت‌ها و حتی شنیدن صداهای غریب، باعث پریشان‌حالی می‌شود؟ به اعتقاد نگارنده، برای باورپذیرکردن رخدادی که عطا نیز به آن واقف است، بهتر بود نویسنده از صحنه‌های گوتیک تر با اوهام بیشتر سود می‌جست. اگر گوهری به ساخت فضای وهمی توجه بیشتری می‌کرد، این خود نه تنها موجب باورپذیری رخداد بیرونی ــ بی‌خواب و خوراک شدن صبا ــ بلکه باعث همخوانی بیشتر ذهن و زبان و عملکرد راوی عقب مانده می‌شد. به یاد داشته باشیم که روایت پریشان و گاه وهمی محمل مناسبی برای نشان دادن شخصیت‌هایی این چنین است.

در پایان جا دارد اشارهٔ کوتاهی به داستان «و حالا عصر است» کنیم. داستانی که با زاویهٔ دید دوم شخص از تنهایی مردی می‌گوید که در نبود همسر و دخترکش دچار سرگشتگی عاطفی شده است. مردی با حضور ذهن کاملاً مناسب که می‌توانست خود بازگوکنندهٔ حالات‌اش باشد. به راستی استفاده از دیدگاه دوم شخص وقتی که با اصول اولیهٔ داستان نویسی مغایرت دارد، از چه روست؟ مگر نه این‌که، هنگامی می‌توانیم از دیدگاه دوم شخص استفاده کنیم که شخصیت خود قادر به روایت نباشد و راوی از دیدگاه خدا، وجدان و یا شخص آگاه به امور، دربارهٔ او صحبت کند. مردی که صدای فکرش آنچنان بلند است که به گوش خواننده می‌رسد و قادر به تکلم با خود است، پس چرا خود روایتگر حس و حالش نیست؟

«با خودت می‌گویی خودش گفت پیگیر کارت هستم بگذار برسم، جاگیر شوم...»(ص۸۸)

*

با تمام این اوصاف و خرده‌گیری‌های اندک،باید گفت مجموعه داستان ***و حالا عصر است*** به علت دارا بودن چندین داستان درخور و قابل اعتنا، آن هم در زمانی که گاه حتی یک یا دو داستان قابل توجه در مجموعه‌ای کمتر یافت می‌شود؛ به علت استفاده از فرم و تکنیک برای روایت موضوع‌های کلیشه‌ای، استفاده از نثری که نشان از توش و توان نویسنده‌ای دارد که با کارکرد کلمات و توصیفات آشناست، کاری باارزش و خواندنی است.

علاقه‌مندان به اشتراک *جهان کتاب* می‌توانند پس از واریز حق اشتراک به حساب جاری ۶۹۱۱۵۵۱۱۵۸ نزد بانک ملت شعبه زهره، کد ۶۳۶۰/۲ (قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملت) به نام مؤسسه فرهنگی ــ هنری جهان کتاب، اصل رسید بانکی را به همراه برگ اشتراک تکمیل شده به نشانی تهران. صندوق پستی ۷۷۶۵-۱۵۸۷۵ ارسال فرمایند.

بهای اشتراک یکساله (۱۲ شماره):
در داخل کشور:
- **برای اشخاص: ۱۰۰،۰۰۰ ریال**
- **برای موسسات و کتابخانه‌ها: ۱۲۰،۰۰۰ ریال**

در خارج کشور:
- **خاورمیانه و کشورهای همجوار: ۳۵۰،۰۰۰ ریال**
- **اروپا: ۳۵۰،۰۰۰ ریال**
- **امریکا، کانادا، استرالیا و خاور دور: ۴۰۰،۰۰۰ ریال**

شماره اشتراک:

تاریخ شروع اشتراک:

مشخصات مشترک:
نام:
نام خانوادگی:
نشانی:
کدپستی:
تلفن:

برگ اشتراک